

چکیده: نویسنده در این مقاله قصد دارد با کمک ابیاتی از شاهنامه شخصیت واقعی رستم را بشناسد و ثابت کند که رستم به عنوان یک فرد ایرانی، پهلوانی آرمانی است.

محمد جعفر تقوی - سیرجان

کلید واژه‌ها: رستم، ایمان، خرد، تواضع، آزادی، جهان بینی، قتل، آخرت، شاهنامه و ...

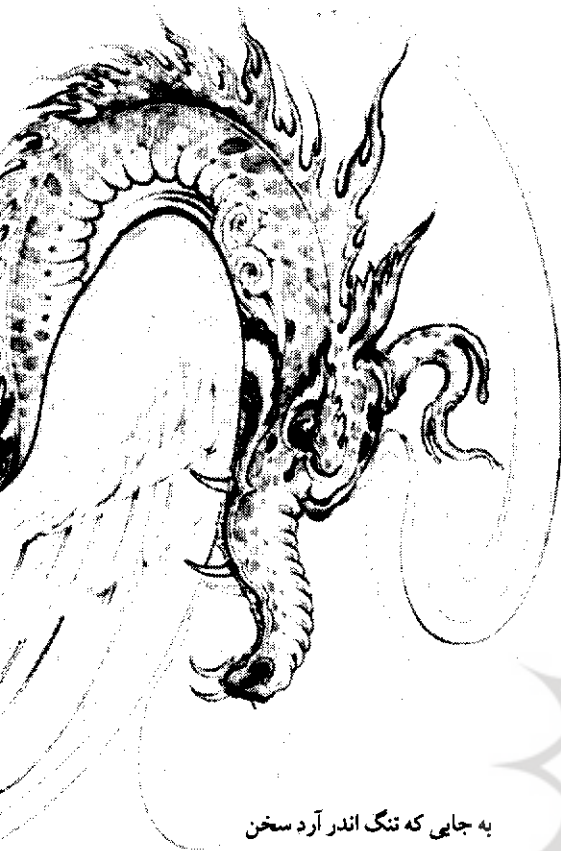
رستم بزرگ مرد شاهنامه

نویسنده: محمد جعفر تقوی (متولد ۱۳۵۱)
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان های سیرجان و دانشگاه پیام نور این شهرستان است. کتاب صحنه هایی از شاهنامه، به تازگی از وی به چاپ رسیده است.

چون رستم نیافرید آدمی، از آغاز تا به امروز، همیشه در این آرزو بوده است که بتواند به بالاترین درجات انسانی دست بیابد، و انسان کامل نام بگیرد. رستم همان انسان کامل و تمام عیاری است که ایرانی در ذهن می پروراند و چنان که در تاریخ آمده است،

غزتوی - که به وی می گوید هزاران مرد چون رستم در سپاه من است - اعتقاد راستین خویش را درباره ی وی به صراحت بیان می کند و می گوید: «زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشان را هیچ بنده

رستم^۱، بزرگ ترین و نام آورترین پهلوان شاهنامه، مردی است که انسانیت را به تمام معنی داراست. پهلوانی که در عین تواضع، از روحی بسیار والا و عالی برخوردار است، به نحوی که فردوسی، چنان که در تاریخ سیستان منقول است، در برابر سلطان محمود



می گوید و تنها از او کمک می طلبد، چنان که در نبرد با سهراب، آن لحظه که با حیلله ای جنگی از دست وی رهایی می یابد، سر و تن را می شوید؛ گویی بدنش را غسل می دهد و به درگاه الهی پناه می برد و از او کمک می طلبد:

خرامان بشد سوی آب روان
چنان چون شده باز یابد روان
بخورد آب و روی و تن و سر بشت
به پیش جهان آفرین شد نخست
همی خواست پیروزی و دستگاه
نبود آگه از بخش خورشید و ماه (۲۶۱/۱)
وی معتقد است که در سخت ترین مشکلات و تنگناهای زندگی باید به خداوند پناه برد و اگر کسی از خدای یکتا روی برگرداند، از خرد بی بهره است:

به جایی که تنگ اندر آرد سخن
پناهت به جز پاک یزدان مکن
که هر کس که از دادگر یک خدای
بپیچد، خرد را ندارد به جای

رستم اعتقادی راسخ به پروردگار خویش دارد؛ در کارها به او پناه می برد و در تنگناها از وی کمک می طلبد. مهم تر از همه این که شناختی کامل نسبت به ایزد دارد و تمام هستی خود را از او می داند:

به یزدان چنین گفت کای دادگر
تو دادی مرا دانش و زور و فر (۱۸۶/۱)

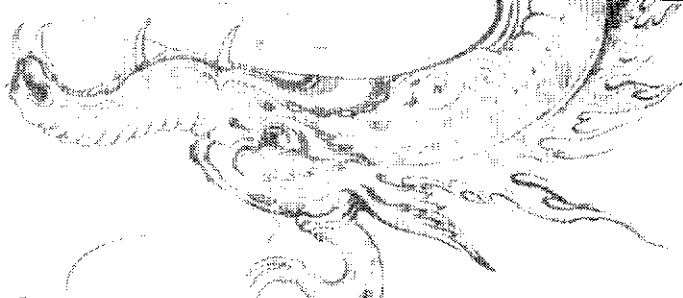
رستم علاوه بر این صفات، خردمند است و این مسئله در تمام زندگانی وی هویدا است. او در همه ی کارها خردمندانه تصمیم می گیرد و آگاهانه عمل می کند؛ همین که در تمام دوران ششصد ساله ی زندگی خویش، عزیز و سربلند زیسته، دلیلی است بر آگاهی و خردمندی وی. فردوسی نیز او را انسانی خردمند و روشن ضمیر معرفی می کند:



تولد رستم دیگری ممکن نیست. رستم الگویی ایده آل برای تمامی نسل هاست. وی ویژگی هایی دارد که سایر بزرگان و پهلوان با داشتن تنها یکی از آن ها پهلوانان نام گرفته اند. در بیان بزرگی وی همان بس که کیخسرو، آرمانی ترین پادشاه شاهنامه، از او چنین یاد می کند:

که ای پهلوان زاده ی پر هنر
ز گردان کیوان بر آورده سر
تویی از نیاکان مرا یادگار
همیشه کمر بسته ی کارزار
دل شاه ایران و پشت کیان
به فریاد هر کس کمر بر میان
تو را داد گردن به مردی پلنگ
به دریا ز بیمت خروشان نهنگ
جهان را ز دیوان مازندران
بشستی و کندی بدان را سران
چه مایه سر تاجداران زگاه
ربودی و بر کندی از پیشگاه
بسا دشمنان کز تویی جان شده ست
بسا بوم و بر کز تو ویران شده ست
سر پهلوانان و لشکر پناه
به نزدیک شاهان تو را دستگاه
گشاینده ی بند بسته تویی
کیان را سپهر خجسته تویی
تو را ایزد این زور پیلان که داد
دل شیر و فرهنگ و فرخ نژاد
بدان داد تا دست فریاد خواه
بگیری بر آری ز تاریخ چاه (۵۶۰/۱)^۳

یکی از ویژگی های رستم اعتقادی است که در زندگی به خدا دارد. به طوری که در آرامش، سکوت و خوشی به یاد اوست و در لحظات بحرانی و حساس زندگی بیش تر به یاد خدا می افتد. اسرار دل خویش را به وی



سر مایه‌ی مردی و جنگ از اوست
خردمندی و دانش و سنگ از اوست
به خشکی چو پیل و به دریا نهنگ
خرمند، بیدار دل، مرد جنگ

وی علاوه بر آگاهی سرشار، از توانایی
و نیروی جسمانی عجیبی نیز برخوردار است.
از هیچ کس نمی‌هراسد و همه‌ی دشمنان را
ناچیز و حقیر می‌پندارد:

که پیشم چه شیر و چه دیو و چه پیل
بیابان بی آب و دریای نیل

بداندیش بسیار و گر اندکی است
چو خشم آورم پیش چشمم یکی است
(۱۸۶/۱)

وی در معرفی خود به اژدها، نیروی
حقیقی خویش را به همگان می‌نماید:

به تنها یکی کینه‌ور لشکر

به رخس دلاور زمین بسیرم (۱۸۶/۱)

او در ابتدا، از نیروی بدنی مضاعفی
برخوردار بود به طوری که از زور و نیروی
جسمانی بیش از حد خویش معذب می‌شد و
از خداوند درخواست کرد تا از نیرویش
بکاهد:

شیدم که رستم از آغاز کار

چنان یافت نیرو ز پروردگار

که گر سنگ را او به سر بر شدی

همی هر دو یالش بدو در شدی

از آن زور پیوسته رنجور بود

دل او از آن آرزو دور بود

بنالید بر کردگار جهان

به زاری همی آرزو کرد آن

که لختی ز زورش ستاند همی

به رفتن بهره بر تواند همی

بر آن سان که از پاک یزدان بخواست

ز نیروی آن کوه پیکر بکاست (۲۶۱/۱)

شاهد دیگری بر نیروی شگفت‌آور وی

این‌که هر جا حضور دارد پیروزی با ایرانیان

است. با حضور وی تعداد لشکریان دشمن

نیز بی‌اثر است؛ نمونه‌ی بارز این‌گونه

نبردها، جنگ‌هفت‌گردان است که تعداد
کمی از ایرانیان در کنار رستم، با سپاه بزرگ
تورانی درگیر می‌شوند و در پایان نیز پیروزی
با ایرانیان است. دلیل دیگر را از زبان
افراسیاب می‌شنویم، زمانی که از دست رستم
پیل تن‌رهایی می‌یابد و با کمال تعجب اعتراف
می‌کند:

به دست وی اندر یکی پشام

و زان آفرینش پر اندیشه‌ام (۱۶۹/۱)

رستم، در همه‌ی احوال و ابعادش
غیرعادی است. اگر زندگی‌اش را از همان
آغاز تولد بنگریم؛ به بزرگی این انسان
استثنایی پی می‌بریم. زمانی که مادرش رودابه
حامله است از سنگینی و بزرگی او احساس
درد بسیاری می‌کند:

ز بس بار کاو داشت در اندرون

همی راند رودابه از دیده خون

شکم سخت شد فربه و تن گران

شد آن ارغوانی رُخش زعفران (۱۲۴/۱)

لیک سیمرخ به زال نوید می‌دهد که
فرزندش آینده‌ای بسیار درخشان دارد و آینده
وی را این‌گونه پیش‌گویی می‌کند:

کزین سرو سیمین پر مایه روی

یکی شیر باشد تو را نام جوی

که خاک پی او ببوسد هژبر

نیارد به سر بر گذشتش ابر

از آواز او چرم جنگی پلنگ

شود چاک چاک و بخاید دو چنگ

هر آن گُرد که آواز کوپال اوی

بیند بر و بازو و یال اوی

از آواز او اندر آید ز جای

دل مرد جنگی پولاد خای

به گاه خرد سام سنگی بود

به خشم اندرون شیر جنگی بود (۱۲۴/۱)

تولد وی نیز استثنایی است. طبق دستور
سیمرخ، موبدی می‌آید و با می، رودابه را
بی‌هوش می‌کند و پهلویش را می‌شکافد و
بچه‌ی پسر را از پهلوی او بیرون می‌آورد. بچه

آن قدر بزرگ و تنومند است که:

شگفت اندرو مانده شد مرد و زن

که نشیند کس بجهی پیل تن (۱۲۵/۱)

کودک، رشد و نموی سریع و شگفت

دارد؛ چنان‌که:

به یک روزه گفتی که یک ساله بود

یکی نوده‌ی سوسن و لاله بود

چو رستم بیمود بالای هشت

به سان یکی سرو آزاده گشت (۱۲۵/۱)

اولین حرکت شگفت‌آور وی در همان

ایام کودکی است چون پیل سپید را که شب

هنگام، رها شده با یک ضربه می‌کشد:

بر آورد خرطوم پیل ژبان

بدان تا به رستم رساند زیان

تهمت‌ن یکی گرز زد بر سرش

که خم گشت بالای که پیکرش (۱۲۹/۱)

زال چون توان و نیروی پسر را مشاهده

می‌کند، مسئولیت دیگری به وی می‌سپارد و

آن رفتن به کوه سیند و گرفتن انتقام خون

نریمان است که سام نتوانسته آن را به انجام

رساند. وی از عهده‌ی این مسئولیت نیز با

چاره‌اندیشی بر می‌آید.

رستم با وجود نیرومندی و آگاهی،

صبور، شکینا، مهمان‌نواز و چاره‌اندیش

است. وی با وجود نیروی جسمانی زیادی که

دارد، به موقع از چاره‌اندیشی‌های به جا

استفاده می‌کند؛ مثلاً برای رهاندن بیژن

می‌بینیم چگونه خود را در جامه‌ی بازرگانان

درمی‌آورد و در موارد بسیار دیگری به این

چاره‌اندیشی‌های رستم بر می‌خوریم که بیانگر

شاخصه‌ی وجودی اوست.

وی در برخوردهایش متواضع و فروتن

است و بزرگواران را از گناه دیگران می‌گذرد.

گاه اتفاق می‌افتد که جانش در معرض خطر

قرار گیرد، اما جوان‌مردی وی بیش از آن

است که شخص خاطی را مجازات کند؛

نمونه‌ی بارز آن، زمانی است که بهمن از

سوی اسفندیار مأمور شده تا پیام پدر را به

رستم برساند. زمانی که بهمن برای گزاردن پیام به زابل می‌رسد، زال به وی می‌گوید که رستم در شکارگاه است. او بدون تأمل به سمت شکارگاه می‌رود. رستم را از فراز کوه می‌نگرد، از هیبت و شکوه او دچار اضطراب و وحشت می‌شود. با خود می‌اندیشد که ممکن است پدر در مبارزه با رستم شکست بخورد. تصمیم می‌گیرد بدون درگیری مسئله را فاصله دهد، سنگی بزرگ از فراز کوه می‌غلطاند. برادر رستم، زواره، وی را از این جریان آگاه می‌کند. رستم بدون اضطراب با پاشته‌ی پایش سنگ را متوقف می‌کند و زمانی که بهمن به نزد وی می‌آید او بزرگوارانه این مسئله را به فراموشی می‌سپارد و به روی خود نمی‌آورد. حتی برخوردی مناسب با بهمن می‌کند. یکی از ویژگی‌های دیگر رستم انسانیت‌داری اوست. وی بارها با درست‌کاری‌های خود، امین بودنش را به اثبات می‌رساند. اسفندیار جزیف جنگی وی است، شخصی است که به دست رستم جهان پهلوان، تیر بر چشمش اصابت کرده است، اما باز هم امین‌تر و شایسته‌تر از رستم برای نگه‌داری فرزندش، کسی را نمی‌باید، یا کیخسرو که سوگندنامه‌ی خویش را در مورد کین‌خواهی از افراسیاب، که به گواهی داستان و رستم و سایر پهلوانان رسیده است، با آرامش خاطربه دست جهان پهلوان می‌سپارد:

گوا بود دستان و رستم بدین
بزرگان لشکر همه هم چنین
به زنه‌ار در دست رستم نهاد

چنین خط سوگند و آن مهر و داد (۳۱۹/۱)
رستم در تمام زندگانی‌اش آزاده زیسته و هیچ‌گاه در زندگی‌تن به باج نداده است، وی نمونه‌ی اعلای آزادی در فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود؛ چنان‌که مولانا نیام او را بلافاصله پس از نام مولای متقیان، علی‌بن ابی طالب «ع» ذکر می‌کند.

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
وی برای آزادی، بهای گرانی پرداخته است؛ یک عمر مبارزه و پیکار با گروه‌های مختلف برای نگه‌داشتن و حفظ آزادی خویش. او در طول زندگانی‌اش، در جبهه‌های مختلفی به مبارزه پرداخته است. گاه با افراسیاب صفتان به مبارزه پرداخته، دشمنان بیگانه و شومی که برای انسانیت ارزشی قائل نیستند و تنها به حفظ مقام و موقعیت خویش و بسط آن می‌اندیشند. گاه با گشتاسب صفتانی در ستیز است که نیروی خودی محسوب می‌شوند. این پست فطرتان نیز به هر چیز از منظر سود و زیان خویش می‌نگرند، حتی دین را به این جهت می‌پذیرند که به استحکام موقعیت‌شان کمک می‌کند. از دین به عنوان وسیله‌ای در جهت سرکوبی و خاموش کردن دشمنان خویش استفاده می‌کنند؛ سدی را مردان پیش پای خود مشاهده می‌کنند می‌کشند تا با استفاده از دین و به کارگرفتن مردان پاک‌دینی، آن را از میان بردارند. مبارزه با این گشتاسب صفتان به مراتب سخت‌تر از گروه اول است، اما گروه سومی نیز از این میان سر بر می‌آورد و آن؛ پاک‌مردانی هستند که فریب گشتاسب صفتان را خورده‌اند و چنان متعبدانه به اصول و انجام فرامین دینی می‌اندیشند که از درک حقایق ناتوان و در مانده می‌شوند. مبارزه با این پاک‌باختگان ناتوان از درک حقایق، بسیار مشکل‌تر از دو گروه قبلی است. چون اینان اگر آگاهی و بینش لازم را به دست آورند، نیروی خودی و دوست و یار محسوب می‌شوند.

وجود رستم در دربار نیز برجسته‌تر از سایر پهلوانان است. این مسئله‌ای است که خود پهلوانان نیز به آن اذعان دارند، چنان‌که گودرز به صراحت، برجستگی رستم را نسبت به سایر پهلوانان بیان می‌کند:

بدو گفت گودرز کای پهلوان
هشیوار و جنگی و روشن روان
همی تاج و تخت از تو گیرد فروغ
سخن هر چه گویی نباشد دروغ
تو ایرانیان را ز سام و پدر

بهی و ز تخت وز گنج و گهر
چنانیم بی‌نو که ماهی به خاک
به تنگ اندرون سروتن در مغاک (۴۷۵/۱)
و یا به وضوح می‌بینیم که با حضور رستم در میدان جنگ، چهره‌های دیگر کم‌رنگ‌تر جلوه می‌کنند، با وجود این که سپه‌سالاری سپاه یا پهلوانی دیگر است اما در حقیقت سپه‌سالاری واقعی و مدیریت جنگ با اوست.

پهلوانان دیگر، تحت فرمان شاه‌اند و در مقابل ندانم‌کاری‌ها و اعمال نابه‌جای شاهان نمی‌ایستند و اگر گاهی کار شاه را نادرست تشخیص دهند، فقط با پند و اندرز سعی در برگرداندن نظر شاه دارند و در صورتی که شاه حاضر به تغییر عقیده نباشد، سر تسلیم فرود می‌آورند و مجبور به پذیرش و انجام حکم و فرمان شاه هستند، حتی دستان، پدر رستم نیز زمانی که کاووس^۱ آهنگ رفتن به مازندران می‌کند، سعی می‌کند با پند و اندرز او را از این کار نادرست باز دارد، چون شاه نظر وی را نمی‌پذیرد و به او می‌گوید:

گرایدون که یارم نباشی به جنگ

مفرمای بر گاه کردن درنگ (۱۷۸/۱)

وی بی‌هیچ مقاومتی در برابر شاه کوتاه می‌آید:

چو از شاه بشنید زال این سخن

ندید ایچ پیدا سرش را زین

بدو گفت شاهی و ما بنده‌ایم

به دلسوزگی با تو گوینده‌ایم

اگر داد گویی همی یاستم

برای تو باید زن گام و دم (۱۷۸/۱)

لیک رستم در چنین مواردی برخوردی متفاوت از دیگران دارد؛ او سخن نادرست را

از هر کس که باشد، نمی پذیرد، هر فرمانی که برخلاف اصول انسانی باشد، وی حاضر به انجامش نیست. هر گاه احساس کند که کسی قصد تجاوز به غرور انسانی و انسانیت و آزادی او را دارد در مقابلش مردانه می ایستد و به هیچ وجه حاضر به تسلیم نیست. او نشان داده که تا پای جان، برای حفظ آزادی و حیثیت انسانی خویش ایستاده است. این که رستم تا به این حد برای حفظ آزادی خویش تلاش می کند در حقیقت، کوششی است در جهت رساندن جامعه انسانی به این باور که زمان کوتاهی را با نام زیستن به از عمری را با پستی و اسارت سرکردن. وی نماینده ی تام و تمام آزادی است؛ اگر او در مقابل پستی ها سر فرود آورد و تن به اسارت و چاپلوسی و پستی دهد یعنی جامعه ی انسانی به چنین زشتی و ناروایی تن داده است. مبارزات وی در این راه، حد و مرز نمی شناسد، با هر قدرتی که پای در کفش اصول انسانی کند و قصد برانداختن آزادگان را داشته باشد در می افتد و در این مبارزه برایش دوست، آشنا، غریب، بیگانه، هم آیین و هم رزم معنا ندارد. او به دفاع از خود دمی پردازد که این و آن را مراعات کند، او به اصولی می اندیشد که مرز ندارد و مردان مرد باید دارای چنین جهان بینی بی حد

و مرزی باشند تا به انسانیت انسان، هیچ کس در هیچ لباسی نتواند لطمه وارد کند. رستم در واپسین لحظات عمر نیز دست از مبارزه بر نمی دارد و سعی در برانداختن دوتان و نابه کاران دارد چنان که در شاهنامه آمده است: رستم با وجود این که شغاد، برادرش، داماد شاه کابل است از گرفتن باجی که هر ساله شاه کابل موظف به پرداخت آن است نمی گذرد و شغاد از شدت خشم نقشه ای طرح می کند تا ناجوانمردانه، جهان پهلوان را از میان بردارد. شغاد با رفتن به نزد رستم و فرا خواندن برادر به سرزمین کابل، با ناجوانمردی تمام، وی و اسبش را در چاه هایی که از قبل کنده و در آن نیزه هایی را تعبیه کرده است، می اندازد لیک پهلوان آگاه و چاره اندیش با وجود این که نیزه ها پهلوان و گردن خود و اسب وفادارش را مجروح کرده است و وضع بسیار سختی دارد، در همان حال از شغاد می خواهد که:

ز ترکش برآور کمان مرا
 به کار آور آن ترجمان مرا
 به زه کن بنه پیش من با دو تیر
 نباید کجا شیر نخجبر گیر
 به دشت اندر آید برای شکار
 من این جا فتاده چنین تن فگار

ببیند مرا زو گزند آیدم
 کمان چون بود سودمند آیدم (۱۵۰۱/۳)
 برادر، که از شادی مرگ زود هنگام وی در پوست نمی گنجد، بی درنگ کمان زه کرده را نزدیک پهلوان می نهد و خود، از ترس تیر وی، به پشت درخت کهن سال و تنومندی که بر سر چاه است پناه می برد ولی رستم، امانش نمی دهد و با پرتاب تیر، او را به درخت می دوزد و سپس به شکرانه ی ناپودی ناجوان مرد قاتل، سخنانی به زبان می آورد که نشان از اعتقاد معنوی اش به آخرت دارد.

چنین گفت رستم که یزدان، سپاس
 که بودم همه ساله یزدان شناس
 کزان پس که جانم رسیده به لب
 بدین کین من روزن آمد به شب
 مرا زور دادی که از مرگ پیش
 از این بی وفا بستدم کین خویش
 گناهم بیامرز و پوزش پذیر
 که هستی تو بخشنده و دست گیر
 همان راه پیغمبر و دین تو
 پذیرفتم و راه آیین تو
 چو دارم ره دین و آیین پاک
 روانم کنون گریز آید چه پاک
 به مینو بر افروز جان مرا
 به توست آشکارا نهان مرا (۱۵۰۲/۳)

منابع و مأخذ

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: آثار، چ هفتم ۱۳۷۶.
۲. حمیدیان، سعید. در آمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: نشر مرکز، چ اول ۱۳۷۲.
۳. صفا، ذبیح الله. حماسه سرایی در ایران. تهران: سپهر، چ پنجم ۱۳۶۹.
۴. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی. به اهتمام دکتر سید محمد دبیر سیاقی، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی چ اول ۱۳۷۰.
۵. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه

در کتاب نام های ایران) و یا بنا بر تفسیرهای پهلوی خوسندی دانست. هنگام بحث در باب نام کاووس باید بدانیم که این نام در زبان فارسی و بعضی از متون پهلوی اندکی از صورت اصلی خود خارج شده است. توضیح آن که کاووس به تنهایی مرکب از کوی و اوسن است و بنا بر این کاووس یعنی کون اوتسن که در زبان پهلوی به کو اوس تبدیل یافته. با این حال در زبان فارسی، یک بار دیگر کلمه ی کی به این اسم مرکب افزوده شد. چنانچه کی کاووس معادل با «کی کی اوس» شمرده شد. ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران (تهران، سپهر، چ پنجم ۱۳۶۹)، ص ۵۰۱.

نمو و بالش، معنی می دهد، ستخم یعنی زورمند و تهم، پس رستم یعنی رویش زورمندانه. غلامرضا فرهنگ فروتن، شاهنامه شاهنامه نیست (بی جا) آتران، چ اول [بی تا]، ص ۱۹۶.

۲. مجتبی مینوی، فردوسی و شعر او (تهران: کتاب فروشی دهخدا، چ دوم ۱۳۵۴)، ص ۴۳.

۳. ابیات این مقاله از شاهنامه به تصحیح ژول مل نقل شده است. عدد سمت راست اشاره به جلد و عدد سمت چپ اشاره به صفحه ی آن است.

۴. نام کاووس در اوستا کوی اوسن یا کوی اوتسن آمده است. معنی این نام را می توان آرزومند (به عقیده ی پستی

فردوسی. تصحیح ژول مل با مقدمه سیاوش آگاه [بی جا]؛ گلستان کتاب، چ اول ۱۳۷۴.

۶. فرهنگ فروتن، غلامرضا. شاهنامه شاهنامه نیست. [بی جا]: آتران، چ اول [بی تا].

۷. مینوی، مجتبی. فردوسی و شعراو. تهران: کتاب فروشی دهخدا، چ دوم ۱۳۵۴.

زیرنویس

۱. در فارسی رستم برابر رستم یا رستم است در اوستا رستم: راوت ستخم یا راوت یا راود. در ادبیات پهلوی رستم: رت تخمک یا رتستخم یا روستهم. از ریشه راود یعنی رستن،